

نگاهی به یک ترجمه قدیمی

تصویر دوریان گری



ترجمه تصویر دوریان گری، شاهکار اسکار وایلد (بدون ذکر تاریخ چاپ، احتمالاً سال ۱۳۲۶) به عنوان اولین کتاب از مجموعه "صد کتاب از صد نویسنده بزرگ دنیا" توسط کانون معرفت منتشر شده است. نام مترجم که از روی ترجمه فرانسوی ترجمه کرده، فرهاد ذکر شده که احتمالاً نام مستعار است. چاپ اول ترجمه گویا با توفیق بسیار روبرو بوده و ناشر چاپ دوم آن را (که در اینجا مورد استفاده ماست) با فاصله کمی از انتشار چاپ اول در آورده است.

آنچه در این ترجمه قدیمی جلب توجه می‌کند دو چیز است. اولاً ترجمه در زمان خود گویا ترجمه روانی به حساب

می‌آمده. ثانیاً، بر این ترجمه آقای علی دشتی مقدمه‌ای نوشته‌اند که در خور توجه است. از مقابله ترجمه و متن انگلیسی معلوم می‌شود که موارد حذف و اضافه جزئی بسیاری در ترجمه وجود دارد. این موارد نه به این دلیل است که ترجمه از زبان فرانسه صورت گرفته بلکه بیشتر به این دلیل است که مترجم برای خود تاحدی آزادی قائل بوده است. به‌رغم این آزادی، زبان ترجمه برای خواننده امروزی زبانی کهنه و دیرپاب است و این نکته بدیهی است زیرا پس از گذشت نیم قرن، زبان فارسی تحولات ساختاری و، به‌خصوص، تحولات واژگانی بسیار پیدا کرده و خواننده امروزی نمی‌تواند مثل خواننده پنجاه سال پیش متن را راحت و روان بخواند چرا که مرتب به کلمات، اصطلاحات و تعبیراتی بر می‌خورد که مانع سرعت و حتی درک او در خواندن می‌شود. در مقدمه ترجمه، آقای دشتی اظهار داشته‌اند که ترجمه فرانسوی تصویر دوریان گری بسیار به اصل نزدیکتر است و این به دلیل نزدیک بودن دو زبان انگلیسی و فرانسه در شیوه بیان مفاهیم و ادای مقصود است. به نظر ایشان مترجم در ترجمه رمان به فارسی بسیار زحمت کشیده، اما به دلیل دور بودن شیوه بیان در دو زبان انگلیسی و فارسی این توفیق کمتر به دست آمده است. البته ایشان ابراز امیدواری می‌کنند که مترجمان از طریق ترجمه متون ادبی بتوانند فارسی را ورزیده‌تر کنند کما اینکه، به زعم ایشان، در ۲۵ سال قبل از آن از طریق ترجمه تحولاتی در شیوه بیان پدید آمده است. از زمان نوشتن این مقدمه ۵۰ سال می‌گذرد. در این پنجاه سال، ترجمه تأثیری انکارناپذیر بر شیوه بیان در فارسی گذاشته به طوری که هم ترجمه ۵۰ سال پیش امروزه به راحتی قابل خواندن نیست و هم مفاهیم به سهولت

بیشتر از انگلیسی به فارسی در می آید.

در اینجا بخشی از مقدمه آقای علی دشتی بر ترجمه تصویر دوریان گری و نیز بخش کوتاهی از ترجمه را نقل می‌کنیم.

... چند مرتبه از خواندن ترجمه بعضی از متفکرین بزرگ این شبهه در من پیدا شد که مترجمین فارسی آنها از عهده ترجمه بر نیامده‌اند مثل ترجمه‌هایی که از شعر حافظ در زبان فرانسه می‌خوانیم که انسان دیگر حافظ را به آن لطف و ظرافت و وارستگی و رندی و شک و بلندپروازی که در میان ابرها دیده می‌شود نمی‌بیند. ممیز و مشخص یک نویسنده فکور تنها افکار او یعنی حقیقت فکر و تصور او نیست، زیرا حقایق و افکار در دنیا خیلی زیاد نیست و آن اندازه‌ای که هست تقریباً شبیه بهم و در تمام اقطار دنیا مانند یکدیگر است. آنچه یک نفر نویسنده و متفکر را از دیگری ممتاز می‌کند کیفیت تعبیر فکر است. لباسی است که بر فکر خود می‌پوشاند. بقول اناتول فرانس "فکر تازه زیر آسمان کهنه نیست آنچه تازه است فورم است. ادبیات جز فورم چیزی نیست..."

شاید این مطلب قدری اغراق آمیز باشد و گاهگاهی شخصی مبدع سیستم و خلاق فکری پیدا می‌شود ولی قدر مسلم این است که آنچه مهم است طرز بیان این فکر است و ادبیات جز ابداع در تعبیر چیز دیگری نیست. ترجمه آثار نویسندگان بزرگ از این لحاظ دشوار است که غالب هنر آنها همان بلاغت اسلوب و ظرافت تعبیر و داشتن خصوصیهایی است در بیان تصورات خود، بطور حتم ترجمه اصل انواع داروین که حقایق علوم طبیعی را قدری با فرض و تخمین مقرون کرده و مانند فرمولهای ریاضی شرح می‌دهد آسانتر است تا مثلاً ترجمه "جنایت سیلستر بنار" اناتول فرانس که هیچ مطلب تازه و فکر بکری در آن نیست ولی از زیبایی اسلوب و بلاغت و ظرافت می‌درخشد.

از همین روی ترجمه کتابهایی (مانند تصویر دوریان گری) که بیشتر جنبه ادبی دارد تا علمی و تاریخی آسان نیست و مترجم باید نه تنها بر هر دو زبان مسلط و از دقایق هر دو کاملاً مطلع باشد، بلکه در طرز فکر و تعبیر، به نویسنده‌ای که می‌خواهد ترجمه کند خیلی نزدیک و شبیه باشد و بتواند همان روح و همان محیط و همان حالت را که نویسنده می‌خواهد ایجاد و در ذهن خواننده مصور سازد در خواننده فارسی به وسیله متن فارسی ایجاد کند.

این بسیار کار مشکلی است. نه تنها از این لحاظ که مترجمین مطلبی به دو زبان فارسی و زبان دیگری که نوشته را می‌خوانند از آن ترجمه کنند زیاد نیست بلکه بیشتر از این لحاظ که مترجم‌ها غالباً نمی‌خواهند یا نمی‌توانند جانشین نویسنده اصلی بشوند و همان تأثرات و انفعالاتی که مقصود نویسنده ایجاد آنهاست ایجاد کنند، یعنی مترجمین غالباً به ترجمه خالی اکتفا می‌کنند، نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به آن ترجمه، همان روحی را بدهند که نویسنده اصلی در نظر داشته است، مثل نقاشی که یک تابلوی معروف را کپی می‌کند، تمام خطوط و رنگ آمیزی را عیناً نقل می‌کند ولی نمی‌تواند آن حالت و تعبیری که در متن تابلوی اصل هست به او ببخشد. علاوه بر این نقص که در ترجمه آثار بعضی از نویسندگان بزرگ دیده می‌شود و ترجمه‌های آقای "فرهاد" از آن مبراست، از خواندن ترجمه چند صفحه دوریان گری به نقص دیگری برخوردیم که مرا متأثر کرد و آن این است که زبان امروزی ما با همه جهد مترجمین فاضل قادر نیست که دقایق فکر نویسندگان قادر و باقریحه را، با همه ظرایف تنوع و موشکافی و زیبایش نشان دهد.

و این همان نکته ایست که می‌خواستم به آن اشاره شود زیرا انسان احساس می‌کند و حتی می‌بیند که یک

صفحه از اوسکار وایلد به فرانسه غیر از همان صفحه است به زبان فارسی، در صورتی که در ترجمه آن دقت شده و مطابقت آن با اصل قابل شبهه نیست. همین جملات و کلمات قصاری که اوسکار وایلد به شکل مبادی مسلمه در آورده و آن را مقدمه کتاب خود قرار داده است و شما فارسی آن را می‌خوانید و نهایت دقت هم در تطبیق ترجمه با اصل آن شده است، در تأثیر و استیلاء بر فهم انسان با متن فرانسوی آن مساوی نیست، متن فرانسوی درخشان‌تر و روشن‌تر، مانند آئینه شفاف‌تر و در منعکس کردن صورت‌های معنی کریم‌تر و بی‌مانع‌تر است.

البته این نقص از این جانشی شده است که عین آن مفاهیم متنوع و دقیقی که در ذهن نویسندگان فرنگ موجود است در محیط ادبی و فکری ما هنوز رائج و معمول نشده و طبعاً کلمات و جمله‌های خاصی برای نشان دادن آنها درست نگردیده و اگر هم کمابیشی باشد هنوز قالب آنها نشده است، طبعاً به طور مؤثر و نافذی نمی‌تواند تمام آن ظرافت و لطافت و دقت فکری نویسنده را منعکس کند. علت این که انسان گاهی نویسندگان را در ترجمه فارسی دیگر نمی‌شناسد، یعنی آنها را با همان قیافه درخشان متمایز و مشخص نمی‌بیند، بلکه قدری معمولی و حتی گاهی خیلی پایین‌تر از حد متوسط افتاده‌اند، به طوری که آن اثر مطلوبه بکلی از آنها زائل می‌شود، همین عدم ورزش و تمرین زبان فارسی است در بیان این سنخ از مطالب و یگانه وسیله سد این نقص همان کاری است که آقای "فرهاد" پیش گرفته، یعنی به جای هر چیزی ترجمه نویسندگان بزرگ و به فارسی در آوردن موالیف فکر و تخیل و ذوق ارباب و فکر و قریحه اروپاست.

کتاب علاوه بر این که مدرسه اکابر و یکی از مؤثرترین عوامل تربیت فکری و پختگی عقل و تهذیب اخلاق جامعه به شمار می‌رود، یگانه وسیله ایست برای تکمیل زبان و رفع نقص و جبران فقر و نارسایی آن. البته بر کسانی که با کتاب و نشو و نمای فکری جهان سر و کار دارند این نکته پوشیده نیست که امروز در هر رشته و مقوله‌ای که بخواهیم بنویسیم، بزرگان علم و فکر و ادب باختر سفره‌های رنگین و غنی در برابر ما گسترده‌اند که برای ما فقط زحمت رفتن بر سر خوان باقی گذاشته‌اند و کسانی که بدان دسترسی دارند یعنی زبان می‌دانند و می‌توانند آثار دیگران را به زبان مادری خود نقل کنند فریضه است سایرین را از این خوان نعمت بهره‌مند کنند.

من خود این قضیه را بطور محسوس و روشن دیده‌ام که مطالبی را که مثلاً بیست و پنج سال قبل خیلی مشکل بوده انسان بیان کند، یا بطور بیتن و روشنی بنویسد، امروز خیلی آسان‌تر و روان‌تر می‌شود بیان کرد و اگر فهم آن مطالب قدری دور از شیوه ادراک مردم بوده امروز در سایه همین ترجمه‌ها و نشر کتب و افکار بزرگان باختری نسبتاً رائج و متداول گردیده و زبان فارسی که در شعر بسیار ورزیده و تواناست در بیان مطالب دقیق روحی و ادبی و اجتماعی و فلسفی و خلاصه این دقت فکری نویسندگان باختر استعداد پیدا کرده است. به نظر من یکی از کتابهایی که ترجمه آن خیلی مشکل می‌باشد همین (تصویر دوریان گری) است که از اول تا آخر آن یک ملاحه فکری، بازی کردن با مقررات و آداب، شوخی کردن با جملات، موضوع‌های عادی را احياناً طوری زینت دادن یا لباس پوشاندن که انسان آنها را نشناسد و یا از نظر اول خیال کند به چیز نو ظهور و مطلب بدیمی مصادف شده است، ستایش زیبایی به حدی که هر نوع خیر و خوبی را در طی آن مندرج کردن.... من درست به خاطر من نیست خصوصیات و مشخصات (دوریان گری) ولی می‌دانم کتابی است که از حیث ظرافت، تازگی، بلاغت اسلوب و براعت بیان، توجه به زیبایی به حد پرستش، دقت و موشکافی و قضاوت در بسیاری از مسائل حیات روزانه، درخشندگی و لمعان فکر... کم نظیر و به همین دلیل ترجمه آن خیلی دشوار است و بسی مایه خشنودی و مسرت است که امروز قدم به عالم مطبوعات ما

می‌گذارد و یکی از نقائص زبان فارسی که نداشتن تمام ذخائر ادبی باختر است کم می‌کند و امیدوارم به این همت فتوری راه نیافته و همان طوری که به من وعده فرموده‌اند یکی از بهترین موارد انسانیّت و با شأن‌ترین کتابهای عهد قدیم را به زبان زیبای فارسی در آورده باشند.

Chapter 2

As they entered they saw Dorian Gray. He was seated at the piano, with his back to them, turning over the pages of a volume of Schumann's "Forest Scenes." "You must lend me these, Basil," he cried. "I want to learn them. They are perfectly charming."

"That entirely depends on how you sit to-day, Dorian."

"Oh, I am tired of sitting, and I don't want a life-sized portrait of myself," answered the lad, swinging round on the music-stool, in a wilful, petulant manner. When he caught sight of Lord Henry, a faint blush coloured his cheeks for a moment and he started up. "I beg your pardon, Basil, but I didn't know you had any one with you."

"This is Lord Henry Wotton, Dorian, an old Oxford friend of mine. I have just been telling him what a capital sitter you were, and now you have spoiled everything."

فصل دوم

به محض اینکه دو نفر رفیق وارد اطاق کار شدند دوریان گری را دیدند که پشت به طرف درب اطاق سر پیانو نشسته مشغول نواختن آهنگ معروف شو من موسوم به "سن‌های جنگل" است دوریان بدون اینکه رو را برگرداند همین که فهمید بازیل وارد اطاق شده گفت:

- بازیل، این نت‌ها را باید به من قرض بدهید که خوب یاد بگیرم - راستی که خیلی قشنگ است.

- بسیار خوب دوریان بشرطی که امروز خوب بایستید...

- اوه! نه! منکه از این نقاشی خسته شدم - به چه دردم می‌خورد این تابلوی به این بزرگی - دوریان این

کلمات را که می‌گفت چهار پایه دوار پشت پیانو را با حرکت سریع چرخاند و با واردین روبرو شد.

از دیدن لردهانری گونه‌هایش کمی سرخ شدند و یک مرتبه برپاخواست و گفت ببخشید بازیل - من

خیال نمی‌کردم مهمان دارید.

- دوریان عزیزم، آقای لردهانری وتون، یکی از رفقای قدیمی آکسفورد را به شما معرفی می‌کنم

- همین حالا مذاکره شما بود و من از اینکه شما چه مدل خوب و بی‌نظیری هستید تعریف‌ها می‌کردم. اما

شما همه را خراب کردید.

"You have not spoiled my pleasure in meeting you, Mr. Gray," said Lord Henry, stepping forward and extending his hand. "My aunt has often spoken to me about you. You are one of her favourites, and, I am afraid, one of her victims also."

"I am in Lady Agatha's black books at present," answered Dorian, with a funny look of penitence. "I promised to go to a club in Whitechapel with her last Tuesday, and I really forgot all about it. We were to have played a duet together, three duets, I believe. I don't know what she will say to me. I am far too frightened to call."

"Oh, I will make your peace with my aunt. She is quite devoted to you. And I don't think it really matters about your being there. The audience probably thought it was a duet. When Aunt Agatha sits down to the piano she makes quite enough noise for two people."

"That is very horrid to her, and not very nice to me," answered Dorian, laughing.

لردهانری از موقع استفاده کرده و گفت:

- بااستثنای لذتی که از دیدار شما نصیبم شد. لردهانری پس از ادای این کلمات جلو آمد و دست گری را فشرد سپس به صحبت خود ادامه داد:
خاله من غالباً ذکر خیر از شما دارد - شما یکی از بهترین دوستان او و - همچنین یکی از قربانیهای او محسوب هستید...

- لیدی آگاتا مرا از فهرست مدعوین خود زده است - قرار بود سه شنبه گذشته به یکی از کلوبهای "وایت چپل" برویم و با هم دو تا یا نمی دانم سه تا "دو نو" با پیانو بزنیم - منم نرفتم و نمی دانم ایشان چه خواهند گفت. من که جرأت ندارم به دیدنشان بروم.

- واهمه نداشته باشید - من وعده می دهم که شما را با هم آشتی بدهم. خاله ام ارادت زیادی به شما دارد. - گذشته از این تصور نمی کنم که غیبت شما خیلی مؤثر واقع شده باشد. گمان می کنم که شنوندگان کلوب سر در آورده باشند آهنگی که گوش می دهند یک "دو نو" است - وقتی خاله جانم پشت پیانو جلوس می کند قادر است به جای دو نفر سر و صدا راه بیاندازند. دوریان با خنده جواب داد:
- به به راستی چه خوب حلاجی کردید من حساب کار خودم را کردم.